

گفتگو آمریکای لاتین سرزمین نویسندگان جادوگر است

گفتگو با عبدالله کوثری، مترجم



یک سال بعد از اینکه دوره نظام وظیفه من تمام شد، یک سال و چند ماهی به خارج از کشور رفتم. برای اینکه زبان انگلیسی ام را تکمیل کنم. در سال ۱۳۵۲ دیگر ترجمه را شروع کردم. اولین کتابی که ترجمه کردم، کتابی سیاسی بود به اسم دکترین گینتچر یکسون فرانسیا که در آن زمان به مسئله جنگ ویتنام و مسائلی از این دست پرداخته بود. آن کتاب زمانی که ترجمه شد، کتب مهمی بود. دومین کارم کتابی در حوزه ادبیات بود. نمایشنامه‌های از پوشت بود که تا به حال هو یا سه بار تجدید چاپ شده است. از همان وقت تا به حال به ترجمه کار اصلی من بوده. در گفتارش کار ویزایش هم کرده‌ام؛ حدود سی، چهل عنوان کتاب در حوزه علوم انسانی، اقتصاد و علوم سیاسی با ویرایش من منتشر شده و مجموعه کارهای ترجمه‌ام - فکر می‌کنم - تا به حال حدود ۵۰ عنوان بشود. از سال ۱۳۶۳ به طرف ترجمه آثاری از ادبیات آمریکای لاتین جذب شدم و تاکنون یکی از جنبه‌های اصلی کار من ترجمه آثاری از ادبیات آمریکای لاتین بوده است. البته در کنار آن، به سایر جنبه‌های ادبیات، مثل نقد ادبیات و بررسی آثار نویسندگان نیز پرداخته‌ام. در این مورد هم زیاد کار کرده‌ام. همچنین در زمینه علوم انسانی، به خصوص اقتصاد تا به حال ده، دوازده عنوان کتاب منتشر کرده‌ام که بعضی از آنها در دانشگاه تدریس می‌شوند. الان هم بخش مهمی از کارم ترجمه آثاری از ادبیات آمریکای لاتین است. البته بخشی از وقتم را هم سعی می‌کنم به ادبیات کلاسیک مثلاً تراژدی‌های یونان اختصاص دهم. به هر حال این فشرده‌ای از بیوگرافی من است که به اختصار به آن اشاره کردم.

اگر موافق باشید، تعریفی هر چند کلی بپردازم ادبیات آمریکای لاتین از شما بشویم.

اصولاً وقتی می‌گوییم ادبیات آمریکای لاتین، باید توجه نکنیم که این ادبیات چندین کشور را در بر می‌گیرد. و هر کدام از این کشورها طبعاً ویژگی‌هایی ملی برای خودشان دارند که در ادبیاتشان هم مستتر است. آنچه که باعث می‌شود ما به طور کلی اصطلاح

بسیاری از نویسندگان اسپانیولی زبان آمریکای لاتین ترجمه داستان‌های خود به زبان فارسی را می‌بینم. عبدالله کوثری مسئول به خصوص «کاروانس فونیس» که داستان‌های معروفش در بین کتابخوانهای ایرانی هم مخاطبان بی‌شماری دارد، همچون رمان‌های بوستون انداختن، گریگوری پیر، انورا، خودم یا دیگران و ... که توسط عبدالله کوثری به جامعه ادبی ایران معرفی شده‌اند.

همچنین کوثری رمان معروف جنگ آخر زمان نوشته ماریو بارگاس یوسا را هم برای خوانندگان فارسی زبان ترجمه کرده است و بسیاری از آثار شاخص نویسندگان اسپانیولی زبان آمریکای لاتین که امروز در بازار کتاب ایران جایگاه ویژه‌ای برای خود یافته‌اند به بهانه یک عمر فعالیت کوثری در بخش ترجمه آثار نویسندگان اسپانیولی زبان آمریکای لاتین، بانی صحنه‌های او هستیم.

کتاب کوثری، اگر مایل باشید، در ابتدای این مصاحبه بیوگرافی مختصری از زندگی و آثارشان در حوزه ادبیات داشته باشیم.

من متولد ۱۳۲۵ در شهر همدان هستم. پدر و مادرم هم همدانی بودند. در همان سالهای ۱۳۲۷ یا ۲۸ به تهران آمدم. بنابراین تحصیلات من در تهران بوده. در دبیرستان البرز دینم گرفتم. بعد هم در دانشگاه اقتصاد خواندم. تحصیلاتم در حد لیسانس است. بیشتر از این ادامه ندادم. ولی می‌توانم سه جوبت بگویم. از هفت هشت سالگی به خاطر ذوقی که در خودم می‌دیدم به طرف شعر و ادبیات کشیده شدم. شعر کلاسیک را از همان دبیرستان شروع کردم. البته خواندنش را، و در کنار آن هم رمان‌هایی را که ترجمه شده بود می‌خواندم.

ادبیات آمریکای لاتین را به کار ببریم، این است که این کشورها، اغلب یک تاریخ و زبان مشترک دارند و حتی فرهنگ و مذهب مشترک، که همه اینها را در آغاز از اسپانیا گرفته‌اند. اما جدای از این، هر کدام از اینها ویژگی‌های اقلیمی و جغرافیایی و فرهنگی خاص خود را دارند که در ادبیات امروزشان کاملاً به چشم می‌خورد.

فرض بفرمایید در برزیل، مثلاً ما دو صحنه عمده داریم برای رویدادها: یکی منطقه ساحلی است که منطقه آباد و پرجمعیت آن کشور است و دیگری بیابانهای مرکزی این کشور، که همواره در اغلب رمانها، این دو منطقه نمود بیشتری دارد. و یا در مکزیک سواحل خشک و بی‌آب و علف را می‌بینیم و یا در پرو جنگلهای انبوه، کوه‌های آلپ، اغلب مرکز وقوع رویدادهاست. همچنین سایر ویژگیها، اما به طور کلی این ادبیات - طبعاً به علت اینکه اینها سالها مستعمره اسپانیا بوده‌اند - بیش از هر چیز آبخورش فرهنگ و زبان اسپانیایی بوده و از آنها تأثیر گرفته است. از قرن هجدهم که آمریکای لاتین توانست روشنفکرانش را به کشورهای غربی بفرستد طبعاً فرانسه و زبان فرانسه نوعی عامل پیوند دیگر شد با جهان. به طوری که ما دیگر در قرن ۱۹ نویسندگانی داریم که اینها به راستی مسلط به ادبیات جهان هستند و یکی دو زبان را لااقل بلدند. این ادبیات آبخوری داشته، که به قول خودشان، باعث شده نوعی جهان وطنی در بینشان به وجود بیاید. اینها روشنفکرانی بودند که کوشیدند از همه امکاناتی که در اروپا وجود داشته، استفاده کنند.

برای شکل دادن به فرهنگ خودشان و بعد به ادبیات خودشان ادبیات آمریکای لاتین با این شکل که نگاه بکنیم، در واقع نوعی جامعیت دارد. نویسندگان آمریکای لاتین همان قدر که از دن کیشوت تأثیر گرفته‌اند، از نویسندگان آمریکای شمالی هم تأثیر پذیرفته‌اند. همین قدر که تحت تأثیر فرهنگ اسپانیا بوده‌اند، از فرهنگ فرانسه هم تأثیر گرفته‌اند. و در همه اینها، البته تفاوت عمده‌ای که با جاهای دیگر داشته، این است که اینها تمام این دستاوردها را برده‌اند در درون فرهنگ خودشان، و درون آن بینش خاصی که خود آمریکای لاتین با توجه به اقلیم‌اش و با توجه به سابقه تاریخی‌اش و سایر عوامل فرهنگی می‌تواند آنها را در خودش هضم کند. تمام این عناصر را در داخل این مجموعه قرار داده‌اند، و به همین دلیل است که ما امروز می‌توانیم از یک ادبیات مستقل صحبت کنیم. ادبیاتی که در عین خوشه‌چینی از همه جهان، مستقل است و حرف خودش را می‌زند و بسیار در عین جهانی بودن، ملی و بومی است.

در مورد خویشاوندی ادبیات آمریکای لاتین با ادبیات کشورمان صحبت کنید. آیا این دو تشابهاتی با هم دارند؟ آیا ریشه‌هایی هستند که این دو ادبیات را به هم پیوند بزنند؟

تا آنجایی که من در این مدت مطالعه کرده‌ام و آثار اغلب نویسندگان آمریکای لاتین را دیده‌ام. ما نمی‌توانیم ریشه مشترکی بین ادبیات ایران و آمریکای لاتین برقرار کنیم، چنین چیزی وجود

ندارد. البته ما یک کتاب را می‌توانیم نام ببریم که بسیار مورد توجه نویسندگان آمریکای لاتین بوده و آن هزارو یک شب است. بسیاری از نویسندگان آمریکای لاتین، از همان قرن ۱۹ به این کتاب اشارات فراوان دارند. و مسلماً این کتاب تأثیر زیادی در سبک بعضی از آنها داشته است. از همان قرن ۱۹ بعضی از نویسندگان آمریکای لاتین مثل بورخس، مطالعه بیشتری در مورد شرق و ایران داشته‌اند. یعنی بورخس به طور مشخص از عرفان ایران، و از عطار به طور مشخص، نام می‌برد. و نشان می‌دهد ادبیات ایران را لااقل در وجه شعر و مقوله شعر عرفانی خوانده است. اما در موارد دیگر، حقیقت این است که من هیچ چیزی نمی‌بینم که تأثیر مشخص یا رابطه مشخصی بین ادبیات ایران، حالا چه در گذشته و چه حال، با ادبیات آمریکای لاتین داشته باشیم. ضمناً تازگیها با یکی از همین نویسندگانی که کارش را ترجمه کرده‌ام، آقای آریل دورتمن، از طریق ایمیل مراوده‌ای برقرار کردم. ایشان در جوابی که به من داده بود - البته از اینکه آثارش به فارسی ترجمه شده خیلی خوشحال بود - اشاره به فیلمهای ایرانی کرده بود، و نوشته بود فیلمهای ایرانی را خیلی خوب دنبال می‌کند. و خیلی هم به آنها علاقه دارد. بقیه را ندیده‌ام که نه در رمانها و نه در مقاله‌هایشان اشارات خاصی به ادبیات ایران کرده باشند.

شما نویسندگان بزرگی را از ادبیات آمریکای لاتین به خوانندگان فارسی زبان کشورمان معرفی کرده‌اید. از معیارهای خود در انتخاب این نویسندگان بگویید. اینکه بر اساس چه نوع ارزش‌گذاری‌ای شما این طیف را گزینش کرده و آثارشان را ترجمه کرده‌اید؟

من فکر می‌کنم مترجم ادبی، بیش از هر چیز، بنا بر ذوق و علاقه‌اش به طرف ترجمه یک کار می‌رود. و این یک مسئله کاملاً فردی است. منتهی اینجا ذوق و علاقه مترجم هم مطرح است. وقتی می‌گوییم امیدواریم مترجم آدمی باشد یا پشتوانه فرهنگی؛ یعنی واقعا ادبیات جهان را خواننده باشد. به نحوی که به محض خواندن یک کتاب آنچنان شیفته‌اش نشود که فکر کند تنها همین یک کتاب در عالم نوشته شده. من شخصاً همانطور که در ابتدای این صحبتها گفتم از کودکی این شانس و اقبال را داشتم که در کنار ادبیات ایران خیلی زود با ادبیات جهان آشنا شوم. امروز می‌توانم به جرئت بگویم که در ادبیات جهان چیز عمده‌ای نبوده که نخوانده باشم. به خصوص ادبیات آمریکا و اروپا را از قرن هجدهم تا حالا. طبعاً وقتی من با این نویسندگان آشنا شدم، بدیع بودن مطالبی که اینها می‌نوشتند، قدرت بیان آنها و جامعیتی که در کارهای اینها دیدم، مرا جذب کرد هر کدام از اینها در زمینه‌های مختلفی رمان نوشته‌اند و در همه هم تا آنجایی که من دیدم، موفق بوده‌اند. من به ادبیات به عنوان یک عنصر مستقل اهمیت می‌دهم، نه اینکه بگویم اینها مسائل اجتماعی را طوری بیان کرده‌اند که ما هم مثلاً مشابهش را داشته‌ایم. البته این هم مهم است ولی از نظر من نفس ادبیات مهم‌تر است، چون ادبیات از انسان می‌گوید و انسانها به رغم همه تفاوت‌هایشان، مشترکات بسیار زیادی دارند.

ادبیات از ۲۵۰۰ سال پیش، همواره از انسان صحبت کرده، و انسانها این ادبیات را می‌خوانند و با آن احساس خویشاوندی می‌کنند. اینها نویسندگانی بودند که به نظر من ادبیات را خوب می‌شناختند. ادبیات را پیش بردند. اما هر کدامشان ویژگیهای بسیار زیاد و متنوعی دارند. من فکر می‌کنم بهترین پاسخی که می‌توانم بدهم چگونگی آثار اینهاست که تا به حال ترجمه شده است. خوشبختانه باید بگویم که خیلی هم در این گزینشها بیراه نرفته‌ام، چون خوانندگان ایرانی از اغلب این کتابها به خوبی استقبال کرده‌اند. در مورد بحث انتخاب آثار برای ترجمه باز هم یادآوری می‌کنم که من معتقدم مترجم قبل از اینکه بخواهد بنویسد باید خواننده خوبی باشد. یعنی باید اینقدر خواننده باشد که آن عرصه‌ای را که می‌خواهد در آن کار بکند. به خوبی بشناسد. باز تکرار می‌کنم مترجم تا زمانی که ادبیات جهان را نشناسد. نمی‌تواند داور خوبی برای خوب یا بد بودن فلان کتاب باشد. چون هزاران کتاب تا به حال نوشته شده، ما لاقبل باید بخش عمده‌ای را خوانده باشیم تا وقتی داوری می‌کنیم، داوری‌مان پایه و اساسی داشته باشد. یعنی اینکه بی‌گدار به آب نزنیم. کتابی را انتخاب نکنیم که مشابهش ۵۰ سال پیش نوشته شده؛ با همان قدرت و یا حتی بهتر از آن.

با توجه به اوج و فرودهایی که زبان فارسی تا به امروز داشته، فکر می‌کنید یک مترجم خوب چه مسائلی را باید همواره مراعات کند تا همراه با تحولات زبان فارسی پیش برود و آثاری را که ترجمه می‌کند هماهنگ با وضعیت امروزی زبان فارسی باشد؟

فکر می‌کنم زبان فارسی در طی این صد سال قوی‌تر شده است. دلیلش هم این است که ما طی این صد سال اخیر بسیاری از مفاهیم جدید را از طریق ترجمه وارد زبان فارسی کرده‌ایم. و این خیلی مهم است؛ چه در فلسفه، چه در جامعه‌شناسی، چه در اقتصاد و چه در علوم سیاسی. ما امروز با انبوهی از واژگان طرفیم که پیش از این برای ما ناشناخته بود. در آغاز کار ترجمه، ما مجبور بودیم صرفاً همان لغت‌های لاتین یا انگلیسی و فرانسه را استفاده کنیم. امروز اغلب اینها معادل‌هایی پیدا کرده که بسیاری هم پذیرفته شده‌اند. بنابراین زبان فارسی به برکت ترجمه، البته ترجمه‌های خوب، تقویت شده است. ترجمه‌های بد هم ضربه زده‌اند؛ یعنی آن ترجمه‌هایی که در واقع گرت‌برداری از زبان فرنگی بوده‌اند، بدون اینکه مترجم سعی کند معادل درست فارسی را پیدا کند. یعنی ترجمه لغت به لغت. من نمی‌خواهم اینجا خیلی مثال بزنم. همین چیزهایی که بارها گفته‌ایم؛ مثلاً «روی کسی حساب کردن» و یا «به وسیله فلان چیز». یا موارد مشابه دیگر. زبان ما چون اصولاً در ادبیات هم سابقه‌ای دیرینه دارد، زبان خیلی فقیری نیست. در ترجمه ادبیات باید توجه بکنیم که اثر ادبی، صرفاً به خاطر آن حرفی که می‌زند اهمیت ندارد، بلکه چگونه گفتن هم، به همان اندازه مهم است. یعنی اگر ما ادبیات را دو عنصر در نظر بگیریم، یکی از آن دو مفهوم و دیگری زبان است. واقعا تاثیر زبان کمتر از مفهوم نیست. پس در ترجمه هم مسئله این است که ما زبان

را، به راستی، زبانی درخور و مناسب انتخاب کنیم تا واقعا معادل همان زبانی را که نویسنده به کار برده در فارسی پدید بیاوریم. طبعاً اینکه ما چه زبانی را انتخاب کنیم، متن مشخص می‌کند. در جایی زبان محاوره لازم است همان طوری که در ادبیات خودمان می‌بینیم برای محاوره زبان خاصی وجود دارد، و برای بیان روایت و توصیف، زبان دیگری. اما هر زبان محاوره یکی از پیچیده‌ترین شگردهای مترجمان به شمار می‌رود.

بعضی از مترجمان ما فکر می‌کنند، به محض اینکه یک لغت کتابی را شکستیم، از این زبان محاوره ساخته‌ایم. یعنی به جای «نمی‌توانم» بگوییم «نمی‌تونم». در حالی که به نظر من زبان محاوره این نیست. ما در زبان محاوره اولاً نحو به خصوصی داریم. یعنی نحو زبان محاوره فرق می‌کند با زبان کتابت. ما جای فعل را در زبان محاوره اغلب عوض می‌کنیم. دیگر اینکه ما در محاوره واژه‌هایی را به کار می‌بریم که از زبان کتابت به کار نمی‌رود. ما باید در ساختن زبان محاوره به اینها توجه بکنیم. زبان محاوره صرفاً شکستن زبان کتابت نیست.

بنده خودم در ترجمه کارهای مختلف، زبانهای مختلفی برگزیده‌ام. مثلاً برای ترجمه یک تراژدی یونانی ۲۵۰۰ ساله، سعی کردم یک زبان فخیم قدیمی در واقع آرکائیک را انتخاب کنم که به متن بیاید. در خلق این زبان، مایه الهام من زبان بیهقی بود، زبان فردوسی بود چون متنی که ترجمه می‌کردم واژگانش به راستی قدیمی بود. اما در اثری مثل گفت‌گو در کاترگراس که تقریباً کل کتاب بر اساس محاوره است، من آمدم از همان زبان محاوره‌ای که گفتم استفاده کردم. یعنی زبانی که واقعا زبان محاوره باشد، نه اینکه فقط واژگان را بشکنم. بعد شما کتابی مثل آئورا را می‌بینید که کتابی شاعرانه است. من در ترجمه آئورا یک زبان لطیف شاعرانه استفاده کردم که به متن بخورد. بنابراین مترجم اگر به همه این زبانها تسلط داشته باشد، چه بهتر، اما اگر ندارد خوب است سراغ کارهایی برود که زبانشان را بلد است. متأسفانه امروز چنین تمایزهایی را در کار مترجمان کمتر می‌بینیم. اولاً ترجمه‌ها و کتابها زبان متمایزی نسبت به یکدیگر ندارند، زبان در اغلب کارها به هم نزدیک است، ثانیاً بین متون محاوره و کتابی تفاوت‌هایی وجود ندارد. اینها همه ضعف‌هایی است که اثر را از تاثیر می‌اندازد.

فضای ترجمه در کشور ما، با توجه به زمزمه‌هایی که برای پذیرش قانون کی‌رایت است، چه وضعیتی خواهد داشت و آیا این روند به وضعیت ترجمه در کشور، کمک خواهد کرد؟

اولاً من فکر می‌کنم ما رسماً قانون کی‌رایت را پذیرفته‌ایم یا لاقلاً من اطلاعی ندارم. اما چه کی‌رایت را بپذیریم و چه نپذیریم، به نظرم این آشفته بازاری که گاه در ترجمه می‌بینیم و می‌گویند، این جواری حل نمی‌شود. ما در زمینه ترجمه دو مشکل داریم: اول مترجمانی هستند که توان خودشان را بیش از حد برآورد می‌کنند، و بدون اینکه صلاحیت کاری را داشته باشند به سراغ ترجمه آن می‌روند. دوم ناشران ما هستند که به وظیفه خود عمل نمی‌کنند.

عمده ناشران ما در مورد کیفیت کاری که منتشر می‌کنند داوران خوبی نیستند. یعنی اغلب ناشران ما، متأسفانه، کتابخوان نیستند. و در عین حال از اینکه کار را بدهند به یک آدم صلاحیت‌دار تا در آن مورد داوری بکنند هم، کوتاهی می‌کنند. به نظر من آنجا که باید سدی بگذارد جلوی ترجمه‌های بد، نه وزارت ارشاد است نه کس دیگر، بلکه این شخص ناشر است. ناشر مرحله گزینش و داوری است در مورد کتابی که می‌خواهد سرمایه‌گذاری کند و در بیاورد. من امیدوارم همه ما شخصاً اینقدر اخلاق داشته باشیم که پی کاری که بلد نیستیم نرویم. و به فرض اگر هم رفتیم، باز آنجا ناشر است که باید جلوی ما را بگیرد و بگوید آقا این کتاب شما بد بود، به این دلیل و آن دلیل.

بنابراین چه کپی‌رایت باشد و چه نباشد، تا وقتی که مترجمان و ناشرانمان به وظیفه خودشان درست عمل نکنند، مشکل ما حل نمی‌شود.

به متن اصلی را خدشه‌دار می‌کند. از جمله ممیزی و گاه سلیقه شخصی ناشر که اثر ترجمه را در شکلی جدید، طلب می‌کند. در این باره وظایف مترجم را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

واقعیت این است که ما چیزی به نام ممیزی داریم و همه ما هم به نوعی گرفتارش هستیم. البته این را هم اشاره کنم که یک ممیزی ارشاد دارد و یک ممیزی در جاهای دیگری صورت می‌گیرد. و دومی گاهی اوقات قاطع‌تر هم هست. آن هم از جاهایی که از نظر قانونی هیچ‌گونه صلاحیتی ندارند. حالا اگر هم از نظر فردی دارند، از نظر قانونی خیر. بعد هم در اینجا کل فرهنگ جامعه مطرح است. در این مورد، بسیاری از کتابها هست که ما می‌خوانیم و فکر می‌کنیم کتاب بسیار خوبی هم خوانده‌ایم اما با توجه به معیارهای، فرضاً وزارت ارشاد، می‌بینیم این کتاب اگر برود آنجا، بخشهایی و یا حتی فصلهایی از کتاب، لطمه شدید می‌خورد. طبعاً من اگر ببینم لطمه‌ها آنقدر هست که به کتاب واقعا ضرر جدی می‌زند، اصلاً چنین کاری را ترجمه نمی‌کنم. اما یک وقت است که فکر می‌کنم یک کتاب ۴۰۰، ۵۰۰ صفحه‌ای، فقط ۲ یا ۳ صحنه دارد که حتماً مورد ایراد قرار خواهد گرفت. من این کتاب را ترجمه می‌کنم و سعی می‌کنم زبانی به کار ببرم که آن صحنه‌ها یک مقدار تلطیف و تعدیل بشود، تا بتوانیم از ممیزی خارجش کنیم. بیشتر این موارد صحنه‌های اروتیک و چیزهایی از این دست است که غالباً با تعویض لغات و یک مقداری بازی کردن با جملات و کلمات، می‌شود تعدیلشان کرد. بنده تا این حد را به خودم اجازه می‌دهم، اما اگر از این بیشتر باشد و بخواهد کتاب لطمه بخورد، ترجیح می‌دهم آن را اصلاً ترجمه نکنم. امیدوارم زمانی برسد که این مسئله کاملاً حل بشود. به نظر من وجود دو صحنه اروتیک در یک کتاب ۷۰۰ صفحه‌ای جدی، اصلاً هدف بدآموزی ندارد، بلکه برای نویسنده ضرورت داشته که آورده. به نظرم در اینجا ممیزی ما باید به این مسئله توجه کند که این نویسنده‌ای که با او طرف است کیست؟ آیا یک نویسنده پُرنو نویس است یا نه نویسنده جدی است، که دغدغه فرهنگ دارد. به نظرم اروتیک یک بخش از وجود انسان است. این را هیچ‌کس نادیده نمی‌گیرد. بنده مترجم هم ایرانی هستم و فرهنگ ایرانی دارم. بسیاری از چیزهایی را که در خانه خودم نمی‌گویم، طبعاً دوست ندارم دیگران هم بشنوند. این برای فرهنگ ما بد است. یعنی اینکه این فرهنگ نمی‌پذیرد. بنابراین من خودم در این مورد یک داووم. به نظرم بهتر است وزارت ارشاد به داوری مترجمان یک مقداری بیشتر اعتماد کند، و الا در جامعه‌ای که انواع چیزهای بسیار شنیع‌تر به راحتی توزیع می‌شود، چطور می‌شود یک صحنه مثلاً لطیف عاشقانه را رویش دست بگذاریم و بگوییم این را باید حذف کنید. به نظرم در این موارد معیارهای زیاد درستی وجود ندارد. من باز هم می‌گویم ما باید به نویسندگان و مترجمان خودمان بیشتر اعتماد کنیم. فراموش نکنیم آنها جزو کسانی هستند که همین فرهنگ را دارند؛ دغدغه این فرهنگ را و خیلی هم بیشتر از خیلی کسان دیگر.

اصولاً ادبیات آمریکای لاتین از جمله ادبیاتی بوده که خیلی در اینجا خواستار داشته است. حتماً هم تأثیر مشخصی گذاشته است. بخشی از آن یک سری تقلیدهای شتاب‌زده بود که در اوایل آشنایی با ادبیات آمریکای لاتین پدید آمد که خوشبختانه زیاد هم استقبال نشد و به کنار رفت. اما تأثیر عمیق این مسئله چیزی نیست که ما بتوانیم انگشت رویش بگذاریم. تأثیر ادبیات درازمدت است؛ پنهان است.

فکر می‌کنید آثاری که جناب عالی ترجمه کرده‌اید، چه تأثیری در فضای ادبی کشور ما داشته است؟

اصولاً ادبیات آمریکای لاتین از جمله ادبیاتی بوده که خیلی در اینجا خواستار داشته است. حتماً هم تأثیر مشخصی گذاشته است. بخشی از آن یک سری تقلیدهای شتاب‌زده بود که در اوایل آشنایی با ادبیات آمریکای لاتین پدید آمد که خوشبختانه زیاد هم استقبال نشد و به کنار رفت. اما تأثیر عمیق این مسئله چیزی نیست که ما بتوانیم انگشت رویش بگذاریم. تأثیر ادبیات درازمدت است؛ پنهان است. من بسیار نامه‌ها از نویسندگان و خوانندگان جوان دریافت کرده‌ام که همه می‌گویند. مثلاً ما از فلان اثر خیلی چیزها یاد گرفتیم. حالا خواه به خاطر زبان ترجمه بنده بود. یا به خاطر قدرت نویسنده در توصیف و پردازش شخصیت و یا هزار عامل دیگر. بنابراین حتماً هر اثری که ترجمه می‌شود تأثیری در کل فرهنگ و ادبیات می‌گذارد. اما چون این تأثیر وقتی به عمق برسد، مشاهده نمی‌شود، زیاد نمی‌توانیم رویش انگشت بگذاریم.

در کار ترجمه موانع بسیاری هست که گاه وفاداری مترجم